

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

قسم ثانی این بود که ملاقات حاصل شده و بعد الملاقات علم به تنجس ملاقا یا طرفش
پیدا شده که این به دو صورت تقسیم شد، صورت اولی این بود که زمان تنجس ملاقا و
ملاقی اگر درواقع ملاقا تنجس پیدا کرده باشد واحد است که دیروز این بحث شد. صورت
ثانیه این است که زمان تنجس ملاقی با ملاقا متحد نیست، مثل این که شخص در روز
شنبه یقین پیدا می‌کند که این طرفی که در روز جمعه ید من با او ملاقات کرد یا او
متنجس است یا یک طرف آخری که این جا علم اجمالی بعد الملاقات است و زمان تنجس
ملاقا علی تقدیر التنجس با زمان تنجس ملاقی علی تقدیر این که تنجس پیدا کرده باشد
متعدد است. تعدد ملاقا روز پنجشنبه است اگر متنجس شده باشد، ملاقی روز جمعه
ملاقات کرده و تنجس پیدا کرده. علم به این تنجس ملاقا یا طرفش روز شنبه است، حالا
در این جا آیا ما باید از ملاقی اجتناب کنیم یا این که اجتناب از ملاقی لازم نیست؟ فیه
وجهان؛

محقق خوئی قدس سره می‌فرمایند که ما در دوروی سابقه گفتیم که از این ملاقی لازم
نیست اجتناب بشود، ولی در دوروی بعد که دوروی مصباح الاصول است نظرشان تغییر
پیدا می‌کند و می‌فرمایند که باید از ملاقی اجتناب بشود. اما حالا وجه این که چرا لازم
نیست از ملاقی اجتناب بشود این هست که حاصلش که این ملاقی طرف علم اجمالی
نیست و چون طرف علم اجمالی نیست ما فقط احتمال تنجس و اجتناب عنه را می‌دهیم
بدون این که در طرف علم اجمالی باشیم. و وقتی این شبهه بدویه شد و طرف علم
اجمالی نبود خب اصل مرخص در آن جاری می‌شود بلا معارض. در این مثال این ید که
روز شنبه علم پیدا می‌کند که این ید من که روز جمعه خورد به فلان طرف، این طرفی یا
آن طرف آخر در روز پنجشنبه یکی‌شان متنجس شده بوده است. می‌گوید از این یدت
لازم نیست اجتناب بکنی، چرا؟ برای این که این طرف علم اجمالی نیست، شبهه بدوی
داری دست متنجس شده یا متنجس نشده، خب استصحاب بقاء طهارت داری یا قاعده‌ی
طهارت داری مشکلی نداری. چرا این طرف علم اجمالی نیست؟ برای خاطر این که شما
الان شنبه علم پیدا می‌کنی که روز پنجشنبه‌ای که هنوز ملاقاتی حاصل نشده بوده یا ملاقا
که ملاقا شدنش هم در روز جمعه بوده، آن روز هنوز ملاقا هم وصف ملاقا بودن را
نداشته، روز پنجشنبه وصف ملاقا بودن را نداشته، جمعه دست من ملاقات کرده؛ من الان
شنبه پرده می‌رود عقب و می‌بینیم که روز پنجشنبه یا آن متنجس بوده یا آن متنجس بوده.
پس روز پنجشنبه‌ای که الان منکشف می‌شود برای من اصلاً ید در آن روز طرف علم
اجمالی نبوده، آن روز اصلاً ملاقاتی نکرده بوده. بنابراین وجهی برای این که بگویم از ید
باید اجتناب کرد نیست. بله از آن به خدمت شما دو کأس باید اجتناب بکنیم، چون اگر قائل
شدیم به این که علم اجمالی علت تنجز است خیلی خب، اگر هم علت ندانستیم، مقتضی

دانستیم اصول در نسبت به آن دوتا شیء تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند. این وجهی است که در دوره‌ی سابقه ایشان می‌فرمایند که ما هم استناداً به او می‌گفتیم که از ملاقی لازم نیست اجتناب بشود.

اما در دوره‌ی لاحق به دو بیان که البته معال دو بیان تقریباً به یک چیز است اما یک تفاوت‌مایی دارد، می‌گوییم نه، از ملاقی باید اجتناب بشود، چرا؟ برای خاطر این‌که بیان اول این است که اگر دقت بکنیم این طرف علم اجمالی هست. در زمان پنج‌شنبه که هنوز برای شما علم حاصل نشده بوده، در آن زمان بله یکی از این دوتا فی لوح الواقع تنجس پیدا کرده بوده ولی متعلق علم که واقع نشده بوده، پس تنجیزی هم در آن موقع نبوده. روز شنبه که شما علم داری به این‌که ملاقات روز جمعه حاصل شده و علم پیدا می‌کنی که روز پنج‌شنبه یا آن ملاقا یا آن طرفش متنجس بوده است در شنبه آن چیزی را که در صفحه‌ی نفس شما منقذ می‌شود در آن روز این هم این ملاقی هم طرف علم اجمالی است. یعنی روز شنبه شما می‌گویید یا الان علم پیدا می‌کنم که یا آن طرف ملاقا متنجس است یا ملاقا و ید من در این مثال؛ پس بنابراین این مغالطه است که شما بگویید این طرف علم اجمالی نیست به این‌که در روز پنج‌شنبه اصلاً ملاقاتی نبوده، این ربطی نداشته، این در عالم لوح واقع هست که در پنج‌شنبه ربطی نداشته ولی آن زمانی که برای شما حجت اقامه می‌شود، علم اقامه می‌شود در آن زمان این علم شما تعلق می‌گیرد به سه طرف، یا این دوتا یا آن یکی.

س: به آن یکی جداگانه تعلق نمی‌گیرد؟

ج: بله؟

س: به واقع پنج‌شنبه؟

ج: چرا، حالا عرض کردیم که این‌جاها را دو جور محاسبه می‌کنند دیگر، یکی این‌که ملاقی و ملاقا را یک طرف دوتایش را، یعنی یا این دوتا باید ما از آن اجتناب کنیم یا از آن یکی.

س: ولی آن هم هست ...

ج: بله، از این هم حالا به این هم توجه نکنیم می‌گوید خب بالاخره یا الان روز شنبه، می‌گوید یا ید من در اثر آن ملاقات باید اجتناب بشود یا آن طرف ملاقا. این هم دوتا علم جدای از هم، هم می‌شود ملاحظه کرد...

س: ترخیص هم می‌شود ..

ج: این‌که بله یک علم هم بگوییم که یا از این دوتا یا از آن، یعنی قضیه‌ی منفصله‌ای که می‌توانیم تشکیل بدهیم می‌شود دوتا قضیه‌ی منفصله تشکیل بدهیم ...

س: آقای خوئی که قائل به تنجز می‌شوند باید بیان اول را بگوید نباید تفصیل بدهد. باید بگوید که یا یعنی در یک علم اجمالی ما یا می‌گوییم ملاقا و ملاقی یا طرف ملاقا، و الا اگر این را نگوید و ... تفصیل بدهد رتبتاً، اشکالی که به آن شقّ قبلی می‌زد را باید بگوید و قائل به عدم ...

ج: نه از باب رتبه نیست، به رتبه ایشان قائل نیست، اما در واقع، در نفس که انسان نگاه

می‌کند ...

س: اگر شما دو علم اجمالی ...

ج: به این جور که اگر ذهن الان غافل بشود که این ملاقی یادش نباشد نجاستش از چه ناحیه‌ای بوده مثلاً ولی می‌داند بالاخره یا آن نجس است یا این نجس است ...

س: یعنی چی غافل بشود؟ می‌داند فرض مسأله این است، می‌داند که احد اطراف شبهه‌ی محصوره ملاقات به آن شده ...

ج: به عبارةً أخرى، الان اگر ...

س:

ج: نه به عبارت أخرى، اگر الان بگوید که این قضیه دروغ است، بگوید إما هذا يجب الاجتناب دارد إما ذاك؟

س: نه بحث دروغ نیست ...

ج: نه می‌دانم این درست یا نه؟

س: نشد، ما اثبات بشود نفی ماعدا نمی‌کنیم ...

ج: می‌دانم الان این درست است یا درست نیست؟

س: بله درست است ...

ج: درست است پس این علم اجمالی

س: لا فی مقابل این که إما این ملاقی‌ها یا طرف ملاقا و إما طرف ملاقا و ملاقی، این جور نیست، چرا؟ عرضم این است آقای خوئی وقتی توی شقّ قبلی قائل می‌شود که شرط تنجز علم اجمالی این است که بعض اطراف لا یتنجز بعلم سابق ولذا این را شرط می‌داند و توی شقّ قبلی اشکال می‌کند که لا تنجز علم اجمالی، این جا وقتی می‌گوید یتنجز پس معلوم می‌شود که در یک علم اجمالی همه را می‌بینید، خلافاً روی حالت قبلی که تنجز هست ...

ج: نه

س: ... علم اجمالی هست، بعدش ملاقات هست.

ج: نه

س: این جا دوتا علم اجمالی هست، فلذا شرط تنجز را ندارد.

ج: نه، ببینید آن حرف که المتنّجس لا یتنّجس ثانیاً اگر تأخر و تقدم زمانی برای این دوتا علم‌ها بود بله، اما اگر در افق نفس معاً دوتا علم پیدا بشود دیگر این جوری نیست که بگویی

س: بیان آقای خوئی نبود زمان، گفت المتنجز بعلم لا یتنجز بعلم ثانی، اگر می‌گویید دوتا علم است اشکال آقای خوئی طابقاً نعل به نعل می‌آید. چرا قید زمانی می‌زنید؟ حرف من این است می‌گویم آقای خوئی باید ببینیم چی گفته؟ اگر می‌گوید که به یک علم است حرفش درست است، اگر بگوید به دو علم است اشکال قبلی‌اش می‌آید ...

ج: نمی‌آید

س: ... می‌گوید دو علم است المتنجز بعلم لا یتنجز بعلم ثانی

ج: نمی‌آید، نمی‌آید آقای عزیز ..

س: آن منظورمان علم پنج‌شنبه بود ...

ج: الان مگر پنج‌شنبه شما علم پیدا کردی؟

س: نه الان علم به پنج‌شنبه ...

ج: خیلی خب همین الان دوتا علم در نفس شما حادث می‌شود ...

س: ... متعلق‌های‌شان یکی نیست آخر ...

ج: نیست می‌دانم نه ...

س: ... علم به پنج‌شنبه هست یعنی الان علم پیدا می‌کند که ...

ج: ادامه دارد پاک که نشده که، یا حالا ولو این‌که در اثناء هم پاک شده باشد، یکی از طرف‌ها را رفته باشند آب کشیده باشند. الان روز شنبه علم پیدا می‌کند به چی؟ هم علم پیدا می‌کند روز شنبه که یا آن طرف پنج‌شنبه نجس بود یا این ...

س: یا بعدش این یا آن ...

ج: و بعد، می‌دانم اما الان علم پیدا می‌کند، حالا هم پس یا این ید من یا آن

س: پس

ج: اما آن، اما طرف ملاقا این‌جور نیست که سابقاً ...

س: چون علمش الان است ...

ج: آره چون علمش الان است، سابقاً به یک علمی متنجس شده ...

س: جفتش الان سابقاً است؟

ج: نه، بابا تنجز آخر به چی پیدا شده قبلاً؟

س: تنجز به علم است، تعدد علم تعدد ...

ج: ولی این علم‌ها مع است....

س: آقا باشد مع باشد ...

س: ولو متعلقش سابق است ولی الان ..

س: مناط المتنجز لا یتنجز مگر این نیست که توارد علتین بر....

ج: شما که این جا نمی‌توانید بگویید، آقای عزیز شما این جا که نمی‌توانید بگویید به آن علم
اولی تنجز دون ثانی، وقتی مع بوده ...

س: در یک زمان حادث شده ...

ج: ترجیح بلا مرجح است، پس باید بگویی به هردو می‌شود، این جا که آن اشکالی نیست.
وقتی مع این دوتا علم را در نفس شما حاصل می‌شود تنجزی نیست تا بگویید المتنجز لا
یتنجز بهذا ...

س: یعنی در پنج‌شنبه تنجزی نیست ...

ج: نیست چون علم نبوده ...

س: من که علم را الان

ج: آهان الان می‌خورد، الان می‌خواهد تنجز ...

س: ... درستش می‌کند دیگر ...

ج: چی؟

س: این که می‌خورد به پنج‌شنبه درستش می‌کند ...

ج: می‌دانم ولی ...

س: خب؟ من محاسبه می‌کنم می‌گویم آقا إما این نجس شده یا این نجس شده، هرکدام
که نجس شده بعد من می‌فهمم ملاقی پیدا شده، این‌ها همه معلوماتش

ج: می‌دانم ولی ...

س: ... کاشف نمی‌شود ...

س: کاشف که صددرصد می‌شود ...

س: نه کاشف از منجز نمی‌شود، الان علم حاصل شده ...

ج: ببینید تا علم برای شما حاصل نشده باشد نفس اجتنب‌ها و تنجزها وجود دارد ولی
این‌ها که تنجز ندارد. مثل احکامی که الان ممکن است وجود داشته باشد ما شک داریم
شبهه‌ی حکمیه است شک داریم، فحص هم کردیم، آن وجود دارد ولی تنجز ندارد. خب این
پنج‌شنبه بوده فعلیت داشته، جمعه هم فعلیت داشته، شنبه هم همین‌طور تا زمانی که من
در نفسم یهو دوتا علم پیدا شد. الان دوتا علم پیدا شد، پس بنابراین این هم طرف آن علم
است هم طرف این علم است، بخواهی بگویی به آن تنجز لا به این ترجیح بلا مرجح است،

بخواهی بگویی به این لا به آن ترجیح بلا مرجح است. بگویند چون یکی است اسبق الزماناً از خود آن متعلقش پس آن باعث می‌شود که تنجز پیدا کند این هم وجهی ندارد.

س: شما در علم تفصیلی دوتا مولا داری، یک مولا روز شنبه امر می‌کند این کار را انجام بدهد، یک مولا یکشنبه امر می‌کند که این را انجام بده، من دوشنبه علم پیدا می‌کنم که معاً که مولا هم مولای یک هم مولای دو یکی‌اش توی شنبه یکی‌اش توی دوشنبه به این امر کرده و قاعده‌ی المنتجز لا یتنجز را هم قبول دارم آن‌جا بیاید این حرف را بزند ...

ج: نه اصلاً ربطی ندارد

س: ... چرا توی علم تفصیلی این حرف را نمی‌زنید؟ آن‌جا می‌گویید چی؟

ج: عجب است واقعاً!

س: می‌گویید آقا من همین که فهمیدم مولای اول تکلیف کرده به امر مولای اول تنجز کردم ...

ج: من مولای اول و دوم ندارم نه آقا عزیز، آن‌جا دوتا مولا هست دوتا تنجز است ...

س: یک مولا هست از دو جهت امر می‌کند، آن وقت چی می‌فرمایید؟

ج: دوتا جهت نیست دوتا چیز است، بابا دو جهت که نیست عجب است! یک اجتنب است آن‌جا، اگر واقعاً آن طرف ملاقا منتجس شده باشد یک اجتنب بیشتر که ندارد، منتها آن اجتنب هم طرف آن علم است آن است علم اجمالی ما، هم طرف این است، این علم اجمالی ما. و این‌جا چون یکی از علم‌ها سابق بر دیگری نیست برهان المنتجز لا یتنجز ثانیاً این‌جا جاری نمی‌شود ...

س: این اشکال اشکال خود ما هست که گفتیم منشأ آن چون واحد است قاعده‌ی منتجز ... نمی‌گیرد، این اشکال ما به حرف اصلی آقای خوئی هم هست که می‌گوییم چون یک اجتنب است نمی‌توانید دوتا تنجز فرض کنید تا بگوییم المنتجز لا یتنجز، این شما حرف بیان‌تان، آن اشکالی که عرض کردیم، حرف آقای خوئی توی شقّ قبلی هم نمی‌آید، اما ...

ج: می‌آید، آن‌که به یک وجه دیگری نمی‌آمد، علتش این بود که گفتیم تنجز آنّا فأنّا است، تا حالا به او تنجز پیدا می‌کند الان دوتا منجز دارد، آن جواب آن‌جا این بود، آن برهان ایشان را که ما قبول نداریم ولی شما دارید می‌خواهید علی‌المینایش بفرمایید؛ نه علی‌المینا این‌جا حرف ایشان چیزی را نمی‌فرماید که، یعنی این‌جا آن شبهه‌ی ایشان این‌جا نمی‌آید که.

خب این بیان اول است. بیان دومی که این‌جا دارند این است که جریان اصول نیاز به موضوع دارد، موضوعش چی هست؟ شک فعلی؛ مادامی که در نفس شخص شک نباشد اصل هم جاری نمی‌شود، شک در طهارت ندارد خب قاعده‌ی طهارت جاری نمی‌شود، استصحاب طهارت جاری نمی‌شود که این بحث را ان‌شاءالله بعداً می‌فرمایند که ما در بحث استصحاب توضیح خواهیم داد که جریان اصولی که موضوعش شک است این در صورتی جاری است که آن شک موضوع محقق باشد. خب این امر واضحی است حکم تا مادامی که موضوع نباشد که حکم معنا ندارد، فعلی نمی‌شود، وجود ندارد. این یک مطلب،

مطلب دوم این است که تنجیز هم موضوعش چی هست و علتش چی هست؟ علم است، علم نبود معنا ندارد تنجیز باشد. پس با توجه به این دوتا امر، هم اصول موضوعش شک است و قبل الشک جاری نمی‌شود، هم تنجیز سببش علم است و قبل العلم حاصل نمی‌شود. وقتی این‌طور شد پس نتیجه می‌گیریم که در روز شنبه که در روز پنج‌شنبه آن روز، در روز پنج‌شنبه نه اصلی جاری بوده اصلاً، چون شکی نداشته شخص که آن موقع، نه اصالة الطهاره در این کأس بوده نه اصالة الطهاره در آن بوده، نه استصحاب در این بوده نه استصحاب در او بوده، هیچ‌کدام نبوده؛ تا آن موقع تنجیزی تا بگوئیم اصول تعارض کردند مثلاً، علم هم که آن موقع نبوده که بخواهد منجز باشد که البته روی موانع ایشان بهتر این است که این‌جوری بگوئیم علم نمی‌خواهد منجز باشد، علم نبوده که موجب تعارض اصول بشود و تعارض اصول ساقط بشود احتمال بدون مأمّن باشد در کار و تنجز بیاید. طبق مبانی ایشان باید این‌جوری بگوئیم حالا در کتاب این‌جوری نفرموده، فرموده علم اجمالی نداریم که، علمی نبوده که منجز باشد. پس بنابراین پنج‌شنبه به دو جهت طبق حالا این‌که فعلاً در این‌جا، به دو جهت ما تنجیزی نداشتیم، یک: علم نبوده آن موقع، دو: اصول تعارض نمی‌کرده آن موقع، چون موضوعش شک است شک نبوده. پس بنابراین در آن زمان تنجیزی نبوده به‌خاطر این دو جهت. شنبه یک مرتبه برای این علم پیدا می‌شود که عجب یا آن دوتا نجس بوده، این‌جوری ... پیدا می‌شود یا آن نجس بوده یا آن و این؛ این علم روز شنبه، روز شنبه که این علم حاصل می‌شود هر دو مطلب حاصل می‌شود یعنی هم بر تک‌تک اطراف شک داریم جایگاه اصول درست می‌شود، هم علم اجمالی دارم الان و این وجدانی است، شما نمی‌توانید انکار این علم اجمالی را که بکنید؛ این علم اجمالی هم در نفس شما پیدا می‌شود. پس بنابراین روز شنبه این علم پیدا شده، هر کدام این‌ها را هم شک دارید و جریان اصول در این‌ها اگر بخواهد در تمامش جاری بشود با توجه به آن علمی که داری ترخیص در معصیت مخالفت قطعیه است و در معصیت است نمی‌شود جاری بشود در بعضی دون بعضی ترجیح بلا مرجح است پس بنابراین اصول نمی‌شود این‌جا جاری بشود نشد، پس بنابراین ید هم باید که ملاقی است از آن مأمّنی ندارید باید اجتناب بکنید. خب این بیان دوم با بیان اول تفاوتی نکرد آن هم گفت مورد علم ... منتها این‌جا یک دقت بیشتری در تقریرش شد که هم شک نیست که اصول بخواهد آن‌وقت جاری بشود، هم علم آن موقع نیست. در بیان قبل فقط روی علم توجه می‌شد که بله آن علم آن موقع نبوده حالا پیدا شده پس طرف علم اجمالی است، این به شکش هم حالا در این‌جا توجه شده. بنابراین و ظاهر این است که حق همین مسلک ثانی است و مطلب دوم است که این فرقی بین صورت ثانی و صورت اولی از قسم ثانی نیست، یعنی چه در آن زمانی که بین زمان تنجس ملاقا و ملاقی اتحاد هست، چه زمانی که اتحاد نیست و تخلل زمان بین این دوتا هست که پنج‌شنبه تنجس بوده و جمعه ملاقات بوده و شنبه ما علم پیدا کردیم. این تخلل موجب این نمی‌شود که ما بگوئیم بله چون این زمانش متأخر است پس در پنج‌شنبه آن‌جا این فقط بین ملاقا و طرف علم اجمالی بوده و تعارض اصول شده و تنجیز حاصل شده و آن زمان متقدم این‌جوری شده پس این طرف او نبوده، الان شک می‌کنیم، تازه و جای این توهم هم پیدا بشود که این را البته نفرمودند ولی جای این توهم هم ممکن است کسی پیدا بکند بگوید خب این‌جا ید این علم اجمالی ثانی، درست است علم اجمالی پیدا می‌شود به این‌که یا ید هم منتجس است یا آن طرف ملاقا، اما این علم اجمالی نمی‌تواند تنجیز بیاورد چون المنتجز لا یتنجز ثانیاً. به‌خاطر این‌که آن طرف ملاقا روز پنج‌شنبه اگر آن منتجس بوده تنجز پیدا کرده، زمانش قبل بوده دیگر تنجز پیدا کرده. پس این علمی که روز شنبه برای شما پیدا می‌شود که یا ید شما منتجس است یا آن طرف ملاقا، علم پیدا نمی‌کند به یک تکلیفی که بتواند تنجیز حتماً پیدا کند، چون این

تکلیفی ممکن است تکلیفی باشد که روی آن بوده و آن پنج‌شنبه تنجز پیدا کرده و دومرتبه به این علم شنبه نمی‌تواند تنجز پیدا کند. نه این‌ها هیچ‌کدام از این حرف‌ها درست نیست، برای این‌که روز پنج‌شنبه تنجز نبوده، نه علم بوده آن روز، نه شک بوده آن روز، تنجزی پیدا نشده بوده که. همه‌ی حدوث تنجز کل التنجز يحصل فی يوم الثبت، پس نه مسبوق به تنجز است که بگوییم المنتجز لا يتنجز ثانياً و نه این‌که اعتبار به آن زمان است که بگوییم آن زمان که اصلاً این ید ملاقات نکرده بود که بخواهد طرف باشد؛ اعتبار به آن زمانی است که شما علم برایت پیدا بشود نه به زمان معلوم، به زمان علم. و در زمان علم بالوجدان انسان می‌بیند که این طرف علم اجمالی است یا حالا به این نحوه که طرف علم اجمالی دو قلو یک طرف و یک قلو یک طرف قرار بدهی، یا به این‌که دوتا یک قلو، دوتا علم اجمالی که هرطرفش یک قلو هست تشکیل بدهیم و بگوییم ...

س: کاشف از فعلیت هست ولی کاشف از تنجز نی ست ..

ج: نه نیست بله، الان پیدا می‌کنیم که نجس بوده بله فعلیت داشته. چون هروقت موضوع محقق باشد حکم فعلی می‌شود چه من بدانم چه ندانم. حکم دائر مدار موضوعش است، موضوع بود حکم هم هست، فعلیت دارد بله، اما تنجز ندارد، گردن‌گیری ندارد، تنجز مال شنبه است، شنبه که تنجز می‌خواهد بیاید این هم

این هم به خدمت شما کلام در صورت ثانیه از صورت ثانیه. این هم بحثش دیگر بحث زائدی بر این ندارد، بحثش همین است که گفته شد و حق همین دومی است.

و اما صورت سوم، خب ما سه صورت داشتیم دیگر، ما ملاقات داریم و علم به ملاقات، ملاقات و علم به ملاقات، این‌جا علم اجمالی تارّه قبل از این دوتا هست که صورت اولی بود، علم اجمالی داریم بعد ملاقات و علم ملاقات حاصل می‌شد این صورت اولی. تارّه نه این ملاقات و علم ملاقات این‌جا هست علم اجمالی بعد پیدا می‌شود که همین بحثی بود که دیروز و امروز داشتیم. یک‌وقت هم این علم اجمالی می‌آید این وسط قرار می‌گیرد وسط ملاقات و علم به ملاقات قرار می‌گیرد که این می‌شود صورت سوم؛ فلذا هست عقلی است، یعنی ما ملاقات و علم به ملاقات که حساب می‌کنیم یا علم اجمالی ما قبل از این دوتا هست یا بعد از این دوتا هست یا در وسط قرار می‌گیرد. البته یک صورت رابعی هم گفتیم که آن‌جا که مع هست همه‌ی این‌ها که محقق خوئی در تقسیم‌بندی‌شان نیاورده بودند و فقط این سه‌تا را حساب کردند. ملاقات، علم به ملاقات، این محور؛ علم اجمالی قبل از این دوتا، علم اجمالی بعد از این دوتا، علم اجمالی وسط این دوتا. یعنی دست من ناخودآگاه به یک چیزی خورده، بعد علم اجمالی پیدا کردم که یا این شیء منتجس است یا آن، ولی هنوز نمی‌دانم دست من با این ملاقات کرده. گاهی انسان از یک‌جا رد می‌شود یک چیزی حواسش نیست دستش می‌خورد اصلاً نمی‌فهمد که دستش خورده، عبابش مثلاً به یک چیزی رنگ کرده بودند این‌ها همین‌طور مالیده شده حواسش هم نیست نمی‌داند. ملاقات هست علم به ملاقات نیست. بعد از این‌که رد شده عبابش هم خورده به این‌جا علم اجمالی پیدا کرده که یا این‌جایی که دارند رنگ کردند رنگش تازه هست یا این منتجس است یا آن منتجس است. خب این‌جا الان، بعد علم به ملاقات برایش پیدا شد که عبابش را دید که رنگی است، فهمید عجب این عبا یا به آن خورده یا به آن خورده. پس ملاقات بوده ولی علم به تنجس نبوده، علم اجمالی نداشته، بعد به قبل از این‌که بفهمد این ملاقات حاصل شده علم اجمالی برایش حاصل شد، بعد آمد عبابش را ببوشد دید رنگی شده، فهمید که عجب این ملاقات هم کرده. حالا این‌جا که علم اجمالی

این وسط است کلام در این است که این جا ملحق به آن قبل صورت اولی که علم اجمالی اول بود، ملاقات و علم به او بعد بود که صورت اولی بود یا ملحق به ثانیه است و ما باید این جا از این ملاقی اجتناب بکنیم یا نکنیم؟ این جا هم باز محقق خوئی می فرمایند ما در دوره ی سابقه و لاحقه فتوای مان عوض شد، آن قبلاً یک چیزی می گفتیم بعد حالا عدول کردند مثل صورت قبل که حالا دیگر بحثش را می گذاریم ان شاء الله برای فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.